داريوش مهرجويی، سينماگر مدرن

جاودانه بر تراز بي‌بقاي خاك

محسن آزموده

داريوش مهرجويي سينماگري مدرن است. البته سينما هنري مدرن است، اما همه فيلمسازان چنين نيستند. بعضا با اين هنر مدرن به بيان ديدگاه‌ها و جهان‌نگري‌ها و ايدئولوژي‌هاي سنتي يا پيشامدرن يا حتي ضد مدرن مي‌پردازند. داريوش مهرجويي نه فقط چنين نبود، بلكه اصولا نگرشي مدرن و متجدد داشت. بر متجدد بودن اين فيلمساز فقيد از اين بابت تاكيد مي‌كنم كه در روزهاي اخير، برخي خرده‌گيران، به بهانه‌هاي مختلف، مدعي مي‌شوند كه مهرجويي تجددستيز بود. برخي حتي پا فراتر مي‌گذارند و مي‌گويند او در آثارش زن‌ستيز بود. معلوم نيست استناد ايشان به كدام يك از آثار اوست، آيا منظور فيلم ليلا است يا فيلم پري يا بانو يا …؟ اتفاقا داريوش مهرجويي تنها فيلمساز ايراني است كه در تعداد قابل ملاحظه‌اي از آثار دوران موفقيت و اوجش، زنان نقش محوري و اساسي دارند: بانو، سارا، پري، ليلا، بماني، مهمان مامان. در ساير فيلم‌هاي او نيز زنان عاملیت (agency) قابل توجهي دارند، حتي اگر اين كنشگري ضد خودشان قلمداد شود، چنان كه در ليلا.

مدرن بودن مهرجويي البته به معناي گسست او و آثارش از سنت يا بي‌توجهي يا كم‌توجهي به آن نيست، گو اينكه به معناي ناآشنايي با سنت هم نيست. اتفاقا مهرجويي به گواهي آثارش ثابت كرده كه خيلي خوب سنت‌ها و آداب و رسوم و فرهنگ ايراني را مي‌شناسد، با مردم كوچه و بازار از طبقات و گروه‌هاي مختلف اجتماعي و فرهنگي و اقتصادي آشناست، اعم از غني و فقير و روشنفكر و بي‌سواد و روستايي و شهري و پايتخت‌نشين و شهرستاني و بقال و قصاب و بنگاهي و پزشك و روانپزشك و استاد دانشگاه و دانشجو و هنرمند و … آشناست. مهرجويي فقط فلسفه غربي نمي‌داند و با ادبيات مدرن محشور نيست، به همان اندازه عرفان سنتي و مولانا و ادبيات كلاسيك و مدرن ايراني را هم مي‌شناسد، همچنان كه موسيقي كلاسيك غربي را، سنتور هم مي‌نوازد، در فيلم‌هايش هم فضاهاي سنتي هست، هم محيط‌هاي مدرن. به همان خوبي كه در اجاره‌نشين‌ها و مهمان مامان سفره مي‌اندازد، در هامون و پري، محفل‌هاي روشنفكري و اولترا مدرن بر پا مي‌كند و خلاصه آنكه به

عنوان يك فيلمساز فرهيخته، هم درونمايه‌هاي سنتي را مي‌شناسد و تجربه كرده و هم در فضاهاي مدرن زندگي كرده و مدرنيته را مي‌شناسد.
با اينهمه آنچه اهميت دارد و در ابتداي نوشته نيز بر آن تاكيد كردم آن است كه او در نهايت رويكردي مدرن دارد و در تقابل مشهور (و به بيان بسياري نادرست) سنت و تجدد، متجدد است و سمت تجدد را مي‌گيرد. برخي البته با اين نكته مخالفند و براي مثال به پايان‌بندي هامون اشاره مي‌كنند يا به بازگشت آقاي هالو به روستا اشاره مي‌كنند. اما نگاه «ميستيكال»ي كه بر هامون غالب است يا بازگشت كمدي- تراژيك آقاي هالو به روستا را نمي‌توان نشانه سنت‌گرايي خواند. اين نكته را به ويژه در مورد هامون بهتر از هر كسي سيد مرتضي آويني متوجه شده بود، او كه در نقدهايي تند و تيز به اين فيلم تاكيد مي‌كرد كه به هيچ عنوان نمي‌توان مهرجويي را سينماگري ضد مدرن قلمداد كرد. اما براي درك بهتر نگاه و رويكرد مدرن مهرجويي و تقابل آن با فيلمسازي سنت‌گرا، مي‌توان فيلم‌هاي بانو و سارا را با فيلم مشهور «به همين سادگي» اثر رضا ميركريمي مقايسه كرد. طاهره در به همين سادگي در نهايت باز مي‌گردد و نمي‌رود و به فضاي ملال‌آور خانه تن مي‌دهد، اما سارا در سارا و مريم بانو در بانو، با آنكه به نظر مي‌رسد همه‌چيز درست شده و مشكلات برطرف شده، رفتن را به ماندن ترجيح مي‌دهند. بانو با شعري از يكي از مدرن‌ترين شاعران ايران به پايان مي‌رسد:
گر بدين سان زيست بايد پاك/ من چه ناپاكم اگر ننشانم از ايمان خود چون كوه/ يادگاري جاودانه بر تراز بي‌بقاي خاك.

منب□:□□□□□□□ □□□□□□ *26* □□□ *1402* □□□□□□□